

پاریسیها و مادویها

دکتر عیسیٰ بجمام

(دکتر در باستانشناسی)

تا اواخر قرن نوزدهم نه در ایران و نه در نقاط دیگر دنیا کسی ب فکر بازسازی زندگی مردم کشور ما در ایام پیشین نبود. شاید نخستین کتابی که در مورد آثار باستانی بصورت مجموعه نسبتاً کاملی در آن تاریخ نوشته شده بود کتاب «تاریخ هنر دوران های قدیم» تألیف «ژرژ پرو» و «شارل شیبیز» بود که نخستین مجلد آن در تاریخ ۱۸۸۲ بزبان فرانسه به چاپ رسید .
این کتاب از تمام جهان شرق باضمام مصر و یونان صحبت میکرد و طبیعی است که از هر مطلبی بیش از چند جمله نمیتوانست سخن راند و اطلاعات

نویسنده آن بیشتر مربوط به امپراطوری های بابل و آشور بود و حدود شرقی آن از تخت جمشید تجاوز نمی کرد و مقداری عکس با اطلاعات غالباً نادرستی از آثار دوران هخامنشی در آن دیده می شد .

مردم قرن نوزدهم در اروپا بدلایلی که همیشه کاملاً علمی نبود نسا گهان علاقه زیادی به تاریخ قدیم ملل شرق پیدا کردند و خاک بین النهرین را که زیر رو کردند و به دنبال اطلاعات مختصری که از بعضی متون قدیم توراة یا نوشته های یونان قدیم بدست آورده بودند ب جستجوی ویرانه های شهرهایی مانند نینوا و بابل پرداختند .

وقتی من در کلاس اول ابتدایی مدرسه آلیانس که بوسیله فرانسویان در تهران تأسیس شده بود تحصیل می کردم تاریخ ایران را از روی کتاب کوچکی که مرحوم ذکاء الملک فروغی نوشته بود اینطور شروع کردم :

ما ایرانی هستیم و پدران ما ایرانی بوده اند ، سرزمین ما ایران است . و سپس نام پادشاهان پیشدادی و کیانی برای ما برده می شد و معلم ما توضیح میداد که کیومرث آتش افروختن و غذا پختن را ب مردم یاد داد و جمشید بر جهان حکومت می کرد . بنا بر این در آن زمان اینطور بما فهمانده می شد که پدران ما نخستین انسان های مولود در این سرزمین بوده اند و صحبت از این نبود که از جای دیگر به این نقاط آمده باشند .

وقتی به دبیرستان رسیدیم لحن معلمان ما تغییر یافت . در آن زمان «راولینسن» موفق بخواندن کتیبه های بیستون شده بود و در نتیجه کتیبه های دیگری که بخط میخی بود و در تخت جمشید یاد در نقاط دیگر پیدا شده بود خوانده شد و دانشمندان باستان شناس کوشش کردند که آن متون را بنوشته های بعضی از مورخان یونانی تطبیق دهند و باین طریق یکباره پیشدادیان و کیانیان و کیومرث و جمشید و ایرج و سلم و تور و تمام آن پادشاهانی که از سن شش سالگی در ذهن من نقش بسته بودند و به آنها علاقه فراوان پیدا کرده بودم از میان رفت و نام کوروش و داریوش بزرگ جای آنها را گرفت .

مدتی دانشمندان سرگرم تفحصات در تخت جمشید و شوش شدند و کتاب مشیرالدوله که خلاصه ای از تاریخ مملکت ما از نقطه دید تاریخ نویسان قدیم

یونان مخلوط باپاره‌ای از اطلاعات کسب شده در کاوش‌های اخیر بود منتشر شد و من بدان‌شکاه رسیده بودم و هنوز تصویرهای زیبای ایرج و سلم و تورو کیومرث و جمشید که روی پرده‌های قلمکار اطلاق من نقش شده بود کاملاً از ذهنم بیرون نرفته بود و از خود سوآل می‌کردم چگونه ممکن است این پادشاهان مقتدر که از روز اول خلقت حتی آتش افروختن را به‌مایاد داده بودند همه دروغین بوده باشند و چگونه یکباره کوروش از آسمان بتخت جمشید پیاده شد و جهانی را بنا بر گفته خشایارشا «از صلح و آرامشی که بوجود آورده بود مستفیض کرد . . .»

کمی بعد من در «سوربن» مشغول تحصیل بودم و در نخستین روزی که در کلاس آقای «پروفسور کنتنوو» حضور یافتم دیدم صحبت از مردم دیگری است که ظاهراً پیش از کوروش بزرگ در سرزمین ایران ما زندگی می‌کرده‌اند و آقای دکتر «کنتنوو» برای اینکه نگوید آنها ایرانی بودند برایشان نام «آسیانی» را انتخاب کرده بود.

مفهوم این کلمه بمردمی اطلاق میشد که نه آریایی بودند و نه سامی و معلوم نبود چه بودند؟ و که بودند؟ و در سرزمین ما چه می‌کردند؟

این مطلب بر من گران آمد که ما گذشته از پدرانمان که تصور می‌کردیم از ابتدا در این سرزمین بوجود آمدند ناپدیری‌هایی هم داشته‌ایم که قبل از آنها در اینجا بوده‌اند. این برای من قابل قبول نبود این مردم که با آنها آسیانی، می‌گویند ایرانی نبوده باشند.

بعدها صحبت‌های دیگری پیش آمد. صحبت از آریایی‌ها شد و گفتند اینها اقوامی بودند که در نواحی مرکزی آسیا زندگی می‌کردند و عده‌ای از آنها به هند رفتند و عده دیگر از راه قفقاز به ایران آمدند و بقیه به اروپا مهاجرت کردند.

سپس کلمه هندواروپایی نیز بزبان رانده شد و آقای پروفسور گیرشمن در کتاب «هنر ایران در آغاز تاریخ» که ترجمه آن اخیراً منتشر شده است، خط سیرهای بسیار زیبا و منحنی‌های پیچ واپیچ روی نقشه‌ای که برای ایران

هزاره دوم پیش از میلاد داده است تهیه کرده و در آن نقشه «اورارتویی ها» و «لولویی» ها و «گوتی» ها و «مانایی» ها و «کاسی» ها و «سکایی» ها و «مادی» ها و «پارسی» ها را بجا هم انداخته است.

نقشه بسیار زیباست ولی در صحت آن شك و تردیدی هست و من امروز از این شك و تردید برای شما صحبت میکنم بدون اینکه بتوانم نقشه بهتری بشما ارائه بدهم.

درواقع در نقشه آقای پروفیسور گیرشمن که احتمالاً مورد قبول بیشتر دانشمندان است ایرانی ها در حدود اواخر هزاره دوم پیش از میلاد از راه قفقاز وارد خاک ایران میشوند. البته در متن کتاب اضافه شده است که ممکن هم هست که از راه شمال شرقی وارد این سرزمین شده باشند. بهر حال هیچ معلوم نیست به چه طریق مادی ها در ناحیه آذربایجان شرقی تا حدود اصفهان مستقر گردیدند و پارسی ها مشرق دریاچه رضاییه را برای اقامت خود در انتخاب کردند.

اگر مادی ها و پارسی ها در قفقاز بودند قطعاً در آنجا خانه هایی ساخته بودند و مشغول زراعت و باغداری شده بودند چون قفقاز جای خوبی است و فقط در نتیجه فشار اقوام دیگری ممکن است آن ناحیه را ترك کرده باشند. بچه دلیل پارسی ها سرزمین به این خوبی را ترك کردند و آمدند در مشرق دریاچه رضاییه در مجاورت اقوام خطرناکی مانند آشوری ها زندگی کردند.

جواب این مطلب را پروفیسور گیرشمن اینطور داده است که در سالنامه پادشاهان آشوری در قرن هشتم و هفتم پیش از میلاد صحبت از لشکر کشی هایی برای سرکوبی اقوامی بنام «پارسوآ» که در ناحیه «پارسوماش» زندگی میکردند شده است و این ناحیه در مشرق دریاچه رضاییه قرار دارد.

ولی آقای «دیا کونوف» در کتاب «مادها» فکر میکند کلمه «پارسوماش» از ریشه کلمه «پرتوا» به معنای قبایلی که در سرحدات آشور زندگی میکردند اشتقاق مییابد و کلمه پارت هم به همین طریق نام قبایلی است که در سرحدات ایران بودند و آقای «دکتر فرهوشی» هم همین عقیده را دارد.

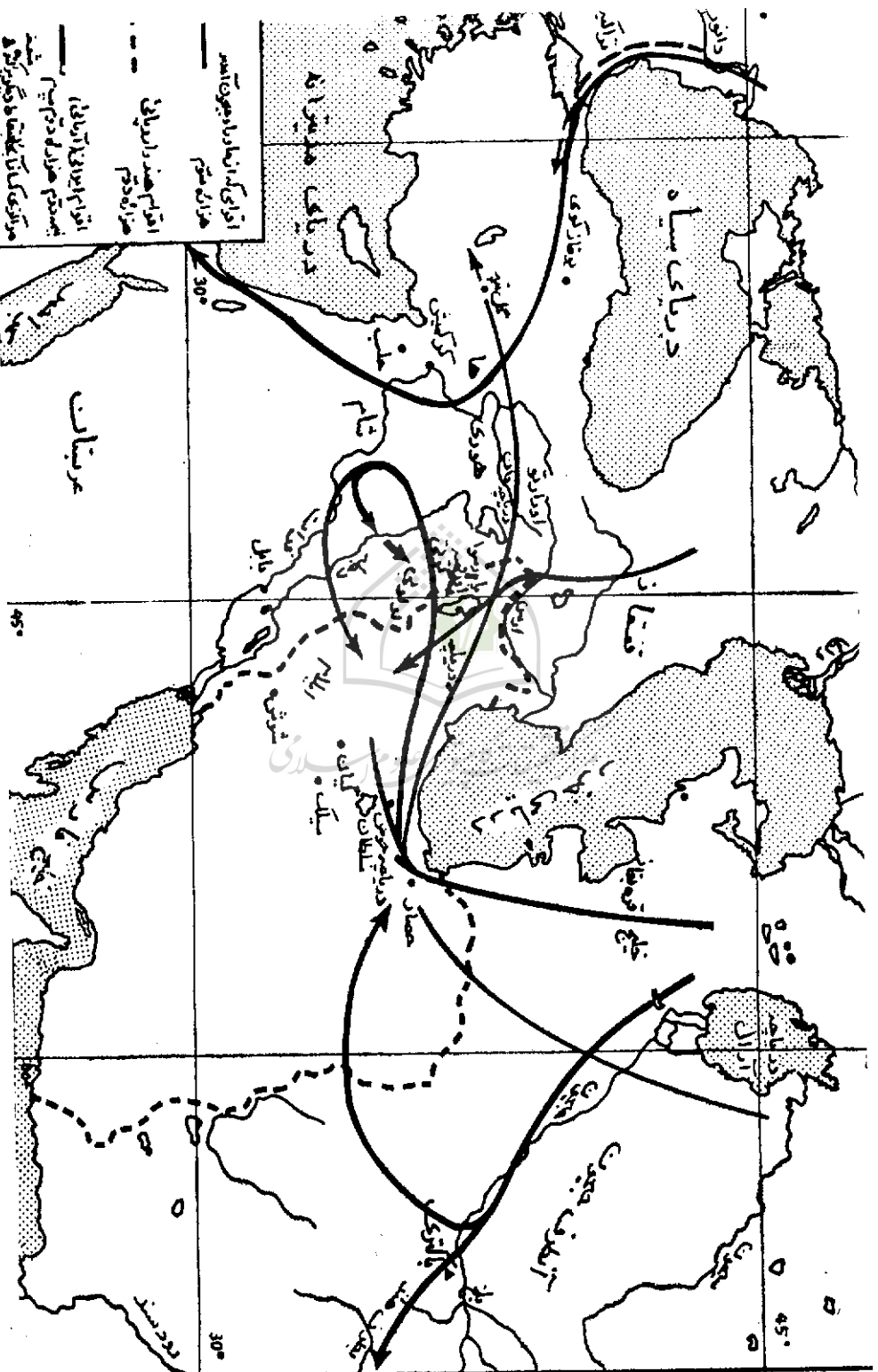
بنابراین مجدداً برای ما شکی بوجود می‌آید و مانع این است که بتوانیم بپذیریم که پارسی‌ها در حدود قرن هشتم پیش از میلاد در مشرق دریاچه رضاییه زندگی کرده باشند. زیرا سواحل شرقی دریاچه رضاییه بسیار آباد است و اگر قبیله‌ای در آنجا مستقر گردد دلیلی ندارد که غفلتاً محل اقامت خود را و آبادی و زمین‌های زراعتی و خانه‌هایش را رها کند و در ناحیه شوش که از نظر آب و هوا با اطراف دریاچه رضاییه قابل مقایسه نیست استقرار پیدا کند. بعلاوه چگونه ممکن است چنین مهاجرتی از میان اقوام «ماد» و «گوتی» و «لولویی» و «کاسی» و غیره انجام گیرد بدون اینکه زد و خوردی اتفاق افتد.

بنابراین باید فرض آمدن پارسی‌ها از راه قفقاز به ایران را بکلی رها کنیم.

پس از رها کردن این فرض این سؤال پیش می‌آید که آیا این پارسی‌ها که شاهنشاهی هخامنشی را بوجود آوردند و برادرانشان مادی‌ها که در تمام سنگنبشته‌های هخامنشی از آنها صحبتی هست از ابتدای خلقتشان در همین مکان بودند یا واقعاً از محل دیگری به این مکان آمدند؟

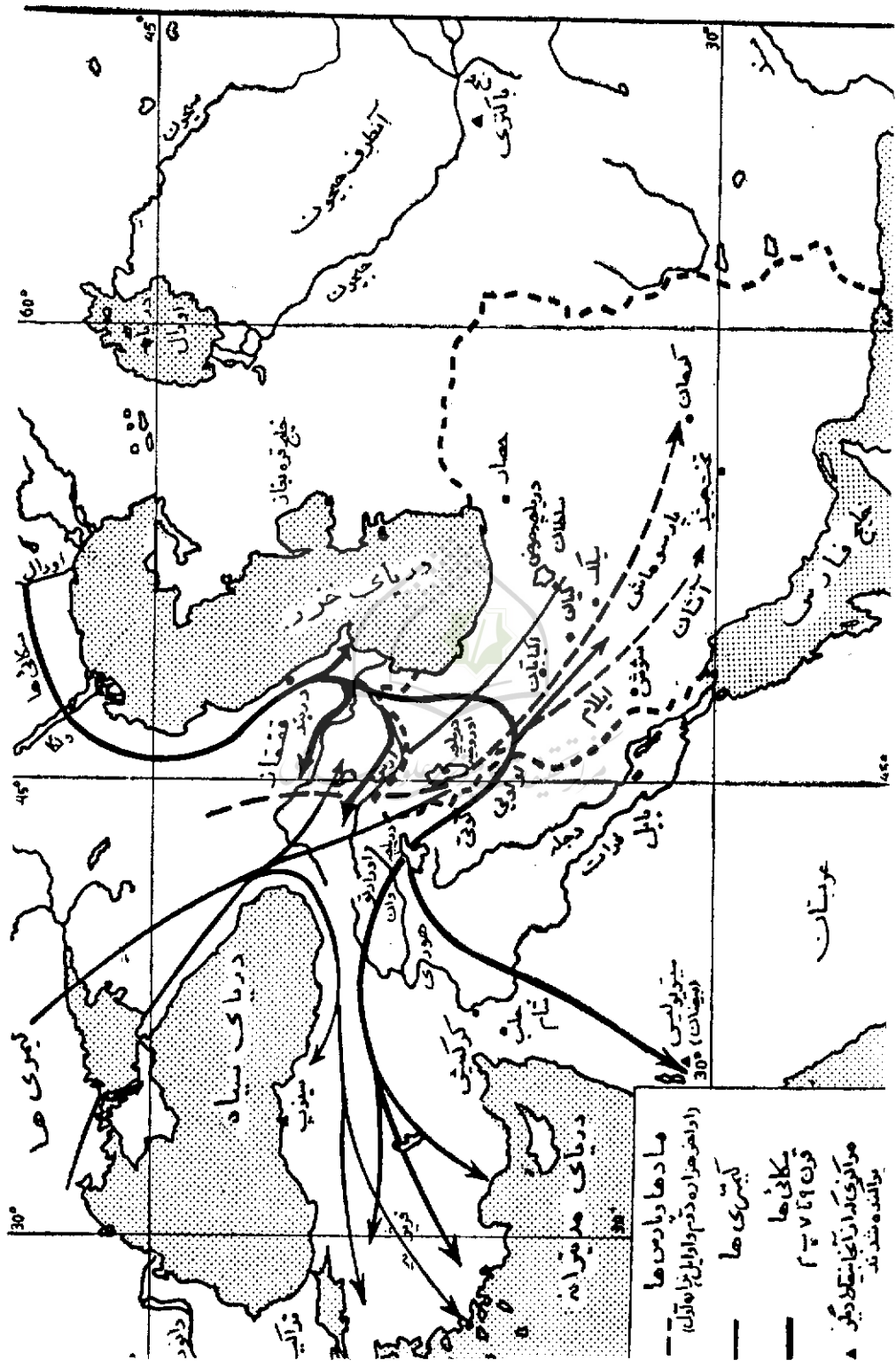
در اینجا ناچاریم فرضیه دانشمندان مغرب را بپذیریم که میگویند ایرانی‌ها و هندی‌ها زمانی در یک مکان زندگی میکردند زیرا عادات و رسوم و دین و آیین و زبان و سننشان یکی است و کاملاً معلوم است که اینها زمانی در مجاورت یکدیگر بوده‌اند.

اگر این فرض را بپذیریم باید این مطلب را هم قبول کنیم که به احتمال قوی مکانی که هندی‌ها و ایرانی‌ها زمانی در آن مانند همسایگان زندگی میکردند ممکن است نواحی واقع بین «یا کسارت» و «اکسوس» که اکنون سیحون و جیحون نامیده میشود یا بالاتر از آن بوده باشد زیرا باین طریق میتوان فرض کرد که در نتیجه عواملی، این قبایل ناچار شده‌اند بطرف جنوب سرازیر شوند و عده‌ای از آنها بطرف دره افغانستان و ناحیه پنجاب رفته و شاید عده‌ای هم از راه کناره جنوبی دریای خزر خود را به قفقاز



نقشه ۱ - هجوم قبایل در هزاره های سوم و دوم

نقشه ۲ - هجوم قبایل در اواخر هزاره دوم و ابتدای هزاره اول



- (دائره هزاره دوم و اوایل هزاره اول) مها و داروس ها
- کبشی ها
- (۷ تا ۲ قرون) کلانی ها
- ▲ مراکزی که آراختگی دیگر بودند و متحد

رسانیده‌اند. این فرض با نقشه‌ای که آقای پروفیسور گیرشمن از ایران در هزاره سوم و دوم پیش از میلاد داده است تقریباً تطبیق مینماید. این عوامل که آنها را مجبور کرده است مراتع واقع بین دورود را ترك کنند چه بوده است؟

اینطور فرض میکنیم که این قبایل در ابتدا کله‌دار و چوپان بوده‌اند و نواحی واقع در میان «اکسوس» و «یاکسارت» مراتع خوبی دارد ولی تعداد جمعیت آنها زیاد شد و بر تعداد کله‌ها نیز افزوده گردید و ناچار شدند برای جستجوی مراتع دیگری به طرف جنوب سرازیر شوند زیرا راه مغرب قبلا بوسیله «تیوری»ها و «آمارد»ها و «کاسپی»ها و «گیل»ها و «دیلم»ها و «طالش»ها گرفته شده بود و در ناحیه مشرق نیز قبایل زردپوست مستقر گردیده بودند و به آنها راه نمیدادند.

مجموع قبایل از طرف شمال به جنوب روز بروز در نتیجه ازدیاد کله‌ها و گه‌ب‌بود مراتع شدیدتر میشد و قبایلی که مثلاً قبلاً به نقاط جنوبی رفته بودند بر اثر فشار قبایل شمالی‌تر ناچار میشدند باز به نقاط جنوبی‌تر روان گردند.

حد جنوبی این خط سیر، دریا بود ولی راه جنوب غربی که از طرف حاشیه کویر لوت بسوی فارس و خوزستان میرفت خیلی آسان بود و احتمال مقاومتی در آن وجود نداشت. بنابراین میتوان فرض کرد که پارس‌ها و مادی‌ها تدریجاً و در عرض مدت چند صد سال از همین راه بدون زدو خورد وارد نواحی غربی ایران شدند و در اطراف شوش مستقر گردیدند. چرا تاکنون هیچیک از دانشمندان خارجی چنین فرضی را پیشنهاد نکرده‌اند؟

برای اینکه تمام کاوش‌های آنها در مغرب ایران خصوصاً در نواحی بین‌النهرین انجام گرفته است و اطلاعی از مشرق ایران نداشته‌اند. بنابراین وظیفه ماست کاری را که آنها در مغرب انجام دادند در مشرق ایران انجام دهیم. و برای همین منظور است که مؤسسه جغرافیایی دانشگاه

با همکاری گروه آموزش باستان شناسی و نیز دانشکده ادبیات در سال جاری تصمیم گرفت در ناحیه شهداد واقع بین راه هندبه سرزمین های فارس و خوزستان که در کنار کویر است به تحقیقاتی بپردازد .

کاوش های شهداد در کنار کویر لوت به مانسان داد که در اوایل هزاره سوم پیش از میلاد مردمی در این ناحیه زندگی میکردند که از آن نوع مردمی نبودند که کیومرث به آنها آتش افروختن و غذا پختن را یاد داده باشد زیرا تمدن پیشرفته ای داشتند . از ظروف گلی زیبایی استفاده میکردند، آئینه های مسی داشتند و به دستشان دستبند و انگشتری میزدند و به گردنشان سینه بند می آویختند و به فن ذوب مس نیز آشنایی داشتند و ظروف مسی یا برنزی بسیار زیبا می ساختند .

آیا میتوان گفت اینها پدران ما نبودند و از آن نوع ناپدری هایی بودند که دکتر کنتنو به آنها «آسمانی» نام نهاده بود؛ من نمیخواهم آنها را ناپدری بخوانم و میخواهم بگویم اینها نیز مانند پارسی ها و عادی ها مردمانی بودند که در این سرزمین زندگی میکردند . شاید قدرتشان از مادی ها و پارسی ها کمتر بود ولی بهر حال با آنها پسرعمو بودند و طرز زندگی و عقاید مذهبی و فرهنگشان یکی بود .

آیا میتوان از «نژاد» آریایی صحبت کرد؟

تنها داریوش بزرگ در کتیبه هایی که از او باقی مانده است گفته است: «ما آریایی و هخامنشی» هستیم و صحبت از نژاد نکرده و پس از کلمه آریایی کلمه هخامنشی را به آن اضافه کرده است.

در اوستا نیز صحبت از آریایی ها هست ولی هیچ وقت مشخص نشده است که آریایی ها چه خصوصیتی متمایز از دیگران داشته اند . احتمالاً کردار نیک و رفتار نیک و گفتار نیک علت اصلی پیشرفتشان بود ولی شکی نیست که اسب های خوب که بسیار مورد توجه ایرانیان بود و غالباً نام بزرگان شان ترکیبی با کلمه اسب است و گردونه های پر قدرت که دره کات ها، بارها ذکر آن رفته و مهر داریوش نیز آن پادشاه را سوار بر چنین گردونه ای نشان میدهد و نیزه های بلند و کمان هایشان موجب پیروزی آنها گردیده است .

ولی ما میدانیم که آشوری هانیز با همان گردونه هاشهر هارامسخر میگردند و مردم آن شهرها را به اسارت میبردند. باید بگوییم قوم پارسی توانست بزودی روش های جنگی با گردونه را از همسایگانش بیاموزد و چون اسب های خوبی داشت موفق شد به آسانی بر آنها برتری یابد.

ولی کلمه آریایی را نمیتوان به آسانی به کلمه نژاد چسبانید و شاید بتوان گفت آریایی ها قبایل بزرگی بودند که در ابتدا مرکزشان در اطراف دریایچه آرال و در آسیای مرکزی بود و بتدریج به نسبتی که زاد و ولد آنها زیاد میشد بطرف افغانستان و هندوستان سرازیر شدند و عده ای از آنها بطرف سواحل جنوبی دریای خزر رفتند و بقیه پس از عبور از دره سند در نتیجه فشار اقوام دیگری مانند تورانیان که در پشت سر آنها می آمدند خود را از حاشیه جنوبی کویر لوت به ناحیه فارس و خوزستان رسانیدند و در نتیجه پیدا شدن عواملی موفق شدند تمام آسیای مرکزی را زیر فرمانروایی خود بیاورند. ولی تمدن این مردم را از تمدن مردمی که از هفت هزار سال پیش در ایران زندگی میکردند نمیتوان مجزا کرد و این مطلبی است که پس از تحقیقات بیشتری در نواحی شرقی ایران روشن تر خواهد شد.

بهر حال تصور میکنم در حال حاضر صلاح در این باشد که منحنی های زیبایی را که در نقشه پروفور کیر شمن ورود پارسی ها و مادی ها را از قفقاز بطرف کرمان و تخت جمشید نشان میدهد برداریم و ابتدای آن منحنی ها را در میان دوشهر «یاکسارت» و «اکسوس» قرار دهیم و یک شاخه آن را بطرف سواحل جنوبی دریای خزر برده شاخه دیگر را بسوی دره پنجاب بکشیم و از آنجا منحنی دیگری از حاشیه کویر لوت بطرف فارس و خوزستان نقش کنیم ولی مسایل تاریک در این مورد بسیار زیاد است و باید بازراجع به آن صحبت کرد.